

زبان تند سرآدمی دهد بر باد!



مکتی برسرخان ملک خان
درمقاله «ارمغان زندان»

برای نخستین بار نام عبدالملک خان را هنگامی که متعلم صنف هشتم مکتب ابن سینا بودم؛ از طریق رادیو کابل شنیدم که به اتهام کودتا علیه نظام شاهی دستگیر و بندی گردیده است.

از آن پس هروقتی که از ایستگاه «قلعه کُلْخَک» در آغاز کارته چهار سوارسرویس (بس شهری) می شدم می دیدم که دو سه نفر پولیس در عقب دروازه خانه ای در روبروی مکتب تخنیک ثانوی نشسته چای میخورند و گفته میشد، آن خانه از عبدالملک خان وزیرمالیه است. در آن زمان اطلاعات ما شاگردان اطرافی از عبدالملک خان همینقدر بود. سالها بعد که داودخان ازصدارتش استعفا داد و دهه دموکراسی آغاز شد، باز شنیده شد که عبدالملک خان از زندان آزاد شده ولی میگوید تا کسی که او را به زندان انداخته، محاکمه و بجای او زندانی نشود، از زندان بیرون نمی آید! دوباره این سروصدا خاموش ماند تا اینکه کودتای ثور رخ داد و همگی زندانیان سیاسی آزاد شدند، مگرملک خان باز هم آزاد نگردید، چرا؟ ندانستیم.

داکتر عاصم اکرم، نوشته است: «عبدالملک خان شخص پرکار و پرابتکار و طرفدار دسپلین و انضباط نظامی مثل داود خان بود. چندان تحصیل خاص نکرده بود، قبل از آمدن به کابل، احتمالاً در لوگر درسی را در مکتبی خوانده بود. در کابل اول داخل اداره استخبارات شد، اما وقتیکه یک کورس محاسبه داور شد، او توانست به تشبث شخصی خود شامل آن شود. در آن وقت داود خان وزیر دفاع بود و عبدالملک خان کدام کاری را انجام داده بود که سبب جلب توجه وزیر دفاع شده بود، به شکلی که او را به حیث مدیر لوازم مکتب حریبه مقرر کرد. ملک خان با استفاده از یک فرصت مناسب یک دوره تحصیل را در ترکیه هم سپری نمود. به مرور زمان ملک خان نزد داود خان اعتبار زیاد پیدا کرد و وقتیکه جنگ صافی درگرفت، داود خان به او مسنولیت اکمالات را تفویض کرد و کمی بعد از ختم جنگ صافی، چون از خدمات و جدیتش در کار راضی بود، او را به ریاست تفتیش عینیات اردو مقرر کرد.» (داکتر کاظم، عروج و افول ملک خان عبدالرحیمزی، افغان جرمن آنلین ۲۰۱۵)

از نوشته های جنرال ابوی برمی آید که داودخان، خاطر عبدالملک خان را بیشتر از رجال دولتی و حتی بیشتر از جنرال عارف خان وزیر دفاع (و عضو خانواده سلطنتی) میخواست. چنانکه هنگام بر خورد ملکخان با جنرال عارف خان، داودخان از ملک خان حمایت نمود و عارف خان مجبور به استعفی از وزارت دفاع گردید. جنرال ابوی مینگارد: «حینیکه محمد داود خان صدراعظم شد، ملک خان به وزارت مالیه و عارف خان به وزارت دفاع شامل کابینه شدند. سال ۱۳۳۴ بود که مناسبات بین افغانستان و پاکستان تا سرحد برخورد خراب شد، "سفربری" قسمی اعلان گردید و بعد از رفع تشنج، روابط بین جنرال عارف خان وزیر دفاع و عبدالملک خان وزیر مالیه نسبت عدم اكمال اردو برهم خورد و حمایت داود خان از وزیر مالیه، عارف خان را مجبور به استعفی ساخت و به حیث سفیر به خارج مقرر شد. از آن به بعد محمد داود خان امور اردو را که به آن عشق مفراط داشت، خودش بدست گرفت.» (داکتر کاظم، همان

داودخان عادت داشت که وقتی از کسی بنا بر کاری در وظیفه، خوشش می آمد، جداً از او حمایت میکرد و حرف هیچکس را در پاره او نمی شنید، مگر اینکه خود خطای شخص مورد اعتمادش را می دید و آنگاه او را بخواری از خود میراند و دیگر اهمیتی به او نمیداد.

ملک خان نیز از جمله اشخاصی بود که با انجام دادن خدمتی به موقع، توجه و حسن نظر داودخان را بخود جلب کرده بود و با این جلب توجه، از یک کتابت ابتدائی استخباراتی تا ریاست تفتیش عینیات وزارت دفاع و سپس وزارت مالیه و وزارت اقتصاد کشور بسرعت بالا رفت. زبردستان ملکخان سعی میکردند تا رضانیت و خشنودی او را در امور محوله حاصل کنند، زیرا می دانستند که ناخوشنودی ملکخان از کسی به معنای ناخشنودی داودخان تلقی میگردد و بنابراین هیچکسی آرزو نداشت، آینده خود و ماموریت خود را با چنان وزیر قدرتمندی تباه کند.

این قدرت و اعتبار ملک خان هم در مجلس وزراء قابل درک بود و هم در میان کارمندان وزارت های مالیه و وزارت اقتصاد کشور. اما ملک خان این اقتدار و اعتبار را بخوبی حفظ کرده نتوانست و خیلی زود بخود غره شد و این ذهنیت به او دست داد که اقتدار داودخان از برکت وجود اوست و اگر او نباشد، داودخان و نظام سلطنت از هم خواهد پاشید و کشور در سراسیمگی سقوط و نابودی قرار خواهد گرفت، و بنابراین رژیم به او ضرورت دارد، نه او به رژیم!؟

چنین ذهنیتی بود که ملک خان را نسبت به ولی نعمتش (داودخان) خیلی زود بی اعتنا و بی پروا ساخت. این بی پروائی از آنجا بخوبی درک میشود که ملکخان بدون مشورت با داودخان، خودسرانه دست به کارهای می زد که از صلاحیت او منحیت وزیر کابینه، بالاتر بود. ملک خان درحالی که کدام تحصیلات عالی نداشت و بقول داکتر اکرم، یک دوره لوژستیک را به لطف سردار نعیم خان در ترکیه خوانده بود، و در وزارت دفاع در بخش تفتیش عینیات کار میکرد، و هیچگونه تجربه یا تخصصی در عرصه اقتصاد و پلان گذاری نداشت، اما او بدون دستور صدراعظم، دست به کارهای می زد که از وظایف و صلاحیت او بالاتر بود. مثلاً به زبردستان تحصیل کرده خود دستور میداد طرح پروژه های بزرگ اقتصادی و انکشافی را آماده کنند که طبعاً این کار وقت و انرژی زیاد اهل تخصص را ضایع میکرد، و سپس بدون استیذان حکومت، انجام آن را به اطلاع عامه میرسانید، درحالی که صدراعظم از محتویات آن طرح ها اطلاعی نداشت و خبر آن را از طریق رادیو می شنید و تعجب میکرد!؟

داودخان وقتی علت عدم مشورت و اجازه حکومت را از ملک خان جویا میشد، جواب های سر به بالا می شنید، که چنین راه و رسمی تا آن زمان و تا امروز در افغانستان نه در ساحة نظامی و نه در ساحة ملکی رایج بود. و اگر همان جوابها از سوی یک زبردستی به ملک خان داده میشد، بدون تردید همانم او را از کار برطرف میکرد، اما داود خان تمام جواب های خشن و دور از نزاکت سلسله مراتب اداری را تحمل مینمود و ملک خان فکر میکرد که صدراعظم حق پرسش از وی را ندارد.

درحالی که صدراعظم میدانست که اقدامات ملک خان در عرصه پلان سازی قبل از وقت است و تحقق هر پلان و هر پروژه انکشافی و اقتصادی، ضرورت به وجوه مالی کافی دارد و این وجوه کافی از منابع داخلی تهیه شده نمیتواند و می باید پیش از پیش کمک کشورهای خارجی را در زمینه جلب کند، زیرا ناکامی هر پروژه بزرگ اقتصادی، سبب بدنامی حکومت میگردد و مردم آنرا حمل به بیکفایتی حکومت میکنند. از اینجاست که اقدامات خود سرانه وزیر مالیه بدون استیذان صدراعظم، و توجه نکردن به هدیایات شفانی داودخان، به عنوان نشانه ها و علائم تمرد از دستایر حکومت ارزیابی میگردد و دوسیه ملکخان را کامل تر میکرد. این سلسله خودسریها، جمع برخورد های تند و خشن ملک خان با سایر رجال و اراکین دولتی که آزردهگی و شکایت آنها را سبب میشد، داودخان را نیز از ملک خان دلسرد و نا امید ساخته رفت.

سیدقاسم رشتیا به چند مورد از برخوردهای تند ملکخان با رجال و اراکین ارشد دولتی اشاره میکند:

" در بانک ملی یک مجلس دایر گردید تا راجع به تأسیس یک دستگاه قره قل که تمام خرید و فروش آن توسط حکومت اجرا شود. . . آقای عبدالروف حیدر که تازه از اروپا رسیده و به حیث وزیر اقتصاد مقرر شده بود، گفت: « مداخله ی مستقیم حکومت در خرید و فروش پوست قره قل کار درست نبوده و هم به مفاد حکومت تمام [نه] میشود. » دفتراً عبدالملک خان بر افروخته شده جواب داد: خودت برای من معلوم استی. خودت را خوب میشناسم. حتی میگویم که مرشدت هم خانن است. (شاید مقصد از عبدالمجید خان زابلی بوده

باشد (تبصره ی رشتیا) . . . عبدالروف حیدر با یک ژشت مخصوص به چوکی خود تکیه کرده دستهای خود را روی بازوی چوکی گذاشت و از رئیس بانک پرسید: نان مان درک دارد ؟ عبدالملک خان گفت من برای نان خوردن اینجا نیامده ام و از خود کارهای زیاد دارم و با عصبانیت از اتاق خارج شد. " ص ۱۰۸ خاطرات رشتیا)

رشتیا علاوه میکند : [ملکخان] برخوردار های با رسول جان رئیس ضبط احوالات ، سیدعبدالله وزیر داخله و جنرال عارف خان وزیر دفاع داشته که هرکدام کینه او را بردل جای داده بودند. آقای جمعه حبیب نایب خیل برایم حکایت نمود که پدر ایشان مرحوم حبیب الله خان رئیس دیوان صدارت که از دوستان ملک خان بود؛ در خلال برشمردن خصایل ملک خان از پیشامد او در برابر سردار محمد نعیم خان حکایت نموده بود . رئیس دیوان صدارت گفته بود : در دعوت یکی از خوانین کهدامن ، چند تن از وزرا و ونسا شرکت نموده بودند. وقتی ملک خان وارد شد، همه به پای برخاستند . او در همان جای مخصوص وزرای مهمان رفت و نشست. دقایق بعدتر سردار نعیم خان رسید . همه از جای برخاستند ، مگر ملک خان تا لحظات آخر همچنان نشسته بود. در آخرین لحظه با اکراه از جای تکانی خورد و با سردار دست داد. همه متوجه این برخوردار او بودند. روز دیگر که این موضوع را به او یادآوری نمودم و دوستانه و ملامت گونه پرسیدم که وزیر صاحب چرا چنین کردید؟ در جواب گفت، همان طور درست است.»

«- ملک خان هیأتی را به ریاست کوپراتیف فرستاده بود تا مسأله ی غله و تمام دفاتر ریاست کوپراتیف را تفتیش نمایند. اعضای هیأت گفته بودند که " این خیانت بزرگ است که در غله یی که برای عسکر داده میشود در فی سیر گندم یک خرد ناپاکی مجرا داده شود و در غله ی شما یک پاو فی سیر. . . از طرف دیگر شما به عسکر گندم توزیع می کنید نه آرد و اگر آرد هم بدهید سنگ و خاک آن را دور نمی کنید. به همی سبب آرد عسکری پر از خاک و سنگ است." ریاست کوپراتیف که آن هنگام به عهده ی سید محمد قاسم خان رشتیا بود، اونارضیاتی خویش را به گوش شاه و سردار نعیم خان میرساند . رشتیا آرزو میکند تا از همکاری با ملک خان رهایی بیابد و زبردست سردار نعیم خان کار کند.»

(رک: نصیرمهرین: «کودتاها در افغانستان، کابل ناته، نومبر ۲۰۰۹» (بحواله خاطرات سیاسی رشتیا، ص ۱۰۵-۱۱۵) نارضیاتی و آزردهگی ها از ملکخان تنها به وزیران کابینه ختم نمیشد، بلکه صدراعظم و معاونش نعیم خان را نیز در نوردید و تا ارگ شاهی سرایت کرد. زیرا ملک خان، پس از آنکه معاش اعزازی و وابستگان سلطنت را قطع نمود ، میخواست بودیجه دربارشاهی را نیز معین و مشخص کند. افزون بر آن بانک ملی را (که عبدالمجیدخان زابلی آنرا با حمایت و تشویق سردار هاشم خان ایجاد کرده بود)، نیز تحت قیمومیت خود در آورد. هر یک از این کارها، میتوانست خشم دستگاه سلطنت را نسبت به ملک خان برانگیزد.

با توجه به کنشها واکنش های بوجود آمده در برابر ملکخان، میتوان گفت که ملکخان اگر مرد هوشیار و با تدبیری می بود، نمی باید با اتخاذ سلوک تند و مغرورانه، مخالفین خود را بیش و بیشتر میکرد. و علاوه بر مخالفین بیرون دربار، با وابستگان دربار و بانک ملی از قبیل: زابلی و مارشال شاه ولیخان و سردار عبدالولی و جنرال عارف خان و سردار نعیم خان و رئیس ضبط احوالات در نمی افتاد. در کنار این همه کمی و کاستیها، یک نقص بزرگ دیگر هم ملک خان داشت، و آن غرور و خود محور پنداری بود که حتا پروای داودخان را نیز نمیکرد و در موارد بسیار مهم از وی اجازه نمیگرفت و با اومشورت نمیکرد، حالانکه همه میدانستند که منشاء قدرت ملک خان، داودخان صدراعظم کشور است و اگر داودخان ، دست از حمایت وی بگیرد، دیگر زبردستی وجود نخواهد داشت که بحرفش عمل نماید.

چند نمونه از "خود محور نمائی" ملک خان در برابر داودخان:

ملک خان در خاطرات خود که زیر عنوان «ارمغان زندان» نگاشته و از سوی پسرش بهاول عبدالرحیمزی در پورتال افغان جرمن آنلاین به نشر رسیده ، مینویسد: « وقتیکه در سال بعد (۱۳۳۳) متصدی امور وزارت اقتصاد ملی گردیدم از معوق ماندن پلان مالی درس عبرت حاصل کرده، مسئله طرح و تنظیم پلان اقتصادی را که از پیش در فکر آن بودم، قبل از آنکه به اطلاع صدراعظم و شاه و یا لاقول دیگر وزراء کابینه برسانم و یا در چنین یک امر خطیر و بی سابقه ،

تصویب و موافقت کابینه و یا دست کم، فرمان مقام سلطنت را اخذ نمایم، به استناد همان پروژه پلان مالی که در دست داشتیم، اراده طرح یک پلان انکشاف اقتصادی، اجتماعی و عرفانی را کردم.

فلهذا عده ای متخصصین اقتصادی و اهل خبره را جمع ساخته، به کمیته هایی در شقوق مختلفه اقتصادی و مالی جدا نموده، به هر یک از آنها جهت تنظیم بخش های مختلف پلان اقتصادی، سوال ها و ازینطریق به آنها وظایف پلان سازی را دادم. تعداد این کمیته ها به هفت شق مختلف اقتصادی میرسید. همچنان کنفرانس مطبوعاتی را نیز دایر نموده، جریان کار متذکره را ازینطریق در همان روز به ملاء عام نیز رسانیدم.

اینکارم بر ارباب قدرت یا خاندان شاهی کلاً و خاصاً بر سردار محمد داودخان صدراعظم و سردار محمد نعیم خان معاون و برادرش خیلی مشکل واقع شد و فوق العاده تکان خوردند.

چنانچه به شام همان روز (روز ۳ عقرب ۱۳۳۳) که در سفارت عربستان سعودی به مناسبت جشنواره روز ملی عربستان سعودی جمع شده بودیم. سردار محمد داودخان صدراعظم عندالورود به سالن سفارت بعد تعارف با سفیرکبیر آن سفارت همه مدعوین را گذاشته رأساً نزد من آمد. بعد از احوال پرسشی به من چنین گفت: "وزیر صاحب! همین شام اعلانی عجیب شنیدم. آیا خودت پلان اقتصادی می سازی؟" من به جوابش گفتم: بلی! وی گفت: "چرا در این مورد با من مصلحت نکردی؟" من بهش [برایش] گفتم: "این کار من است. من چرا در هر کار به شما مراجعه کنم؟ او گفت: "آخر این چه جوابست که به من می دهی؟ آیا در چنین کار بی سابقه و بس بزرگی چگونه بدون مشورت من اقدام می کنی؟"

«سردار محمد داودخان به همه این ادله های منطقی [؟] و علمی [؟] من کمتر گوش کرده باز چنین گفت: "حکومت های گذشته با همه آن تشکیلات عریضی که برای اینکار ساختند و باز در آن جلسه هایی که همه وقت برای مذاکره این امر دایر می گردید و هفت خوان نعمت هم به مخارج هزارها افغانی از وجوه خزاین این دولت می گسترده، سرانجام نه آنکه هیچ کرده نتوانستند، بلکه با ناکامی مطلق مواجه گردیدند! تو به هیچ وجه نخواهی نتوانست اینکار را به سر برسانی! از اینرو فوراً به وسیله اعلان دیگر، اعلان سابق خود را باطل بساز!"

من به جوابش گفتم: در طول همکاری ما و شما، برایتان ثابت شده باشد، در کارهایی که من دست یازیده ام، به فضل خدای توانا آنرا به سر رسانیده ام. اینکار هم انشاءالله تعالی به سر رسانیده خواهد شد.

داودخان صدراعظم به درجه ازین عمل متأثر دیده می شد که همه دلایل مرا باز ناشنیده دانسته، به من دستور داد، تا از طریق یک اعلان دیگر، اعلان پلان سازی خود را باطل سازم. او افزود: "درین وقت امکان این چنین کار را دور از پروگرام و مقدرات ماست." (بخش سوم مقاله ارمغان زندان)

نمونه دیگر از بلندپروازی های ملک خان که مینویسد: «من درینوقت جانب مردم بیچاره و مستمند خود را گرفته به سردار محمد داودخان جداً و به طور قاطع گفتم: "من در چنین شرایط نمی توانم به این دو پست مهم وزارت مالیات" و "وزارت اقتصاد ملی" ادامه و وظیفه نمایم، زیرا شما مرا به کار نمی گذارید! به آنچه که در حیطة صلاحیت من است و روی ایجاب وضع بحرانی اقتصادی روز باید به توازن بودجه و انکشاف آن بپردازم، مداخله می کنید و مرا به ابتکار عمل در یک چنین وظیفه بس مهم نمی مانید. بنابراین از همین لحظه مرا ازین پست ها مستعفی دانسته، بجای من کسی دیگر را برگزینید و باز بوسیله وی اعلان دیگری به نسخ اعلان امروزه من نشر کنید!

این اظهارت من خاصاً تهدید استعفا، وی را چنان تکان داد که، چهره اش از هراس زیاد متغیر شد. بلا معطلی به من نزدیک گردیده و دست به چانه من پیش کرده اظهار نمود: "آزده نشو. من بهت [برایت] مشورت دوستانه پیش کردم، وقتیکه آنرا نپذیرفتی، چنانکه میخواستی عمل کن. نه من و نه دیگری مانع کارهایت خواهد شد."

تبصره:

من ندانستم که ملک خان از کدام مکتب فکری پیروی میکرد؟ آیا او یک عنصر چپی بود و نابودی آن رژیم را میخواست؟ اگر چپی بود، چرا با داودخان که ستون فقرات رژیم سلطنت شمرده میشد، همکاری میکرد؟ آیا او یک عنصر ملی رادیکال بود و بخاطر نجات مردم از فقر و بیچاره گی و در بدری مبارزه میکرد، اگر چنین بود، چرا با نهضت های روشنفکرانه «خلق» تحت رهبری محمودی و یا «وطن» (مشروطیت سوم) تحت رهبری میرغلام محمدغبار نیبوسته بود و یکجا با نهضت های روشنفکرانه برای تغییر رژیم فعالیت نمیکرد؟ و اگر یک عنصر اخوانی بود، چرا هیچگاهی برای استقرار یک رژیم اسلامی بجای رژیم شاهی سخنی بر زبان نیاورد؟ پس معلوم است که او

یک عنصر اخوانی نیز نبود ، بنابراین آنهایی که تلاش میکنند تا از ملکخان یک چهرهٔ سیاسی انقلابی ضد سلطنتی ترسیم کنند، می باید، قبل از هر چیز دیگر، طرز تفکر او را روشن نمایند و برای خواننده تصریح کنند که ملک خان، دارای چی افکار و اندیشه هایی بود که در پرتو آن اندیشه ها، میخواست مردم را از زیر سلطهٔ یک رژیم کهنه و تادندان مسلح رهانی ببخشد و چه نظامی را میخواست روی کار آورد؟

بنام ملکخان عبدالرحیمزی در دهه پنجاه میلادی و بعد از آن، نه کدام حزبی وجود داشت و نه کدام مکتب فکری، پس این ادعاها که او برای نجات مردم فقیر افغانستان از چنگ استبداد سلطنت ، فعالیت میکرد است، و به گناه همین افکار زندانی و شکنجه شده است ، پذیرفتنی نیست . چنین ادعایی را اگر آقای محمودی و آقای غبار وده ها تن از پیروان شان که در زندان افتادند و شکنجه ها دیدند، بکنند، بیشتر منطقی و پذیرفتنی به نظر میرسد تا ادعای ملکخان.

ملکخان باز مینویسد: «در روز مذاکره پلان درامه یا صحنه عجیبی به وجود آمد . من بدون اخذ اجازه صدراعظم، همه آن متخصصین را که در احضار پلان کار کرده بودند و تعداد آنها به چهل نفر میرسید ، با خود به سالون مجلس عالی وزراء داخل ساخته، به یک صف ایستاده نموده بودم . عندالورد صدر اعظم به آن سالون که علی الاکثر با برادر و معاون خود یکجا میامدند، ایشانرا معرفی نموده و گفتم که میخواهم امروز پلان را مورد مذاکره کابینه قرار دهم . بنا برین اینعده خدمتگذاران صدیق کشور نیز نسبت به خدمت بزرگی که در تنظیم و ترتیب پلان نموده اند ، بایست در حین مذاکره پلان حاضر باشند، تا هر یک در مورد تخصص خود به پرسش وزیران جواب بگویند . صدر اعظم علی الظاهر با اوشان تعارف نمود ، بعداً سوی کرسی خویش رفت .

تبصره:

بقول یکی از خوانندگان، آیا سالون مجلس وزراء مگر کاروانسرای مسافران بود که هرکس بتواند وارد آن بشود و جا خوش نماید؟ ملک خان چرا بدون استیذان صدراعظم با ۲۱ نفر کارمند متخصص ، وارد سالون مجلس وزراء گردیده بود و انتظار استقبال از سوی صدراعظم کشور را داشت ؟ سالون مجلس وزراء میدان ورزشی ویا بزکشی هم نبود که ملک خان این همه مامورین دولت را با خود برای چک کردن برده بود؟ ملک خان اساساً اجازهٔ تدوین پلان انکشافی را از صدراعظم کشور حاصل نکرده بود تا در آنروز تائید آنرا از مجلس وزراء بگیرد؟ ملک خان خود بارها تذکر میدهد که صدراعظم (داودخان) وقتی که از این کار او مطلع گردید، عدم موافقت خود را دریک جمله به او چنین گفت: «درین وقت امکان این چنین کار دور از پروگرام و مقدرات ماست.» اما ملک خان به این گفتهٔ صدراعظم واقعی نگذاشت و بکار خود ادامه داد. و وقت وانرژی اهل تخصص را در این راه ضایع کرد. آیا مگر وزارت مالیه و کارمندان عرصه های پلان گذاری، ملکیت شخصی آقای ملکخان بود که هرچه دلش میخواست، انجام دهد و کسی از وی پرسیده نتواند که این همه پلان و پروژه بدستور کدام مقام و برای چی منظوری طرح و تدوین شده است؟

حتی اگر از بحث برجانبه های نورمال روند پلان سازی هم بگذریم، این سوال در ذهن من خلق میشود که آیا بحث برمحتوای پلان انکشافی کشور در اجندای کاری مجلس وزراء ، در همان روز شامل بود؟ و اگر بود چرا نسخه های پلان قبلاً در دسترس وزراء قرار گرفته نبود؟ حال در صورتی که این روند کار رعایت نشده باشد، همینکه صدراعظم، ملکخان و همراهانش را با غضب از سالون مجلس وزراء اخراج نکرده است، خدای خود را باید شکر کند . ملک خان در ادامه مینویسد: «در اینوقت سردار محمد داود خان صدر اعظم و معاونش محمد نعیم خان سکوت را شکستانده، پیش از آنکه پلان را برای قرانت بگذارند از من پرسید، که پلان چه؟ من به جوابشان گفتم :

پلان انکشاف اقتصادی ، اجتماعی و عرفانی را در مدت کمتر از یکنیم سال به کمک این عده متخصصین و اهل خبره تنظیم و تدوین کردیم و بعد تدقیق و غرور کمیسیون اقتصادی و تأیید آن اینک جهت طی مراحل قانونی برای تدقیق و تصویب مجلس هیئت وزرا در این مجلس قرانت میشود، تا بعد از تحقیق و تصویب کابینه به پارلمان کشور تقدیم گردد!

تبصره :

آیا «پلان انکشاف اقتصادی، اجتماعی و عرفانی» یک کار ساده و بیسپط و از صلاحیت یک وزیر است؟ آیا وزیر مالیه فهمیده میتواند که مثلاً: وزارت زراعت ، در ساحات جنگلات و باغداری، یا مالداری ویا تحقیقات زراعتی ویا

کوپراتیفی های دهقانی و ترویج و تعمیم تخم های اصلاح شده چه در عرصه زراعت و چه در عرصه باغداری و مالداري و غیره به کدام چیزها و وسایل و چه تعداد پرسونل نیاز دارد؟ و آیا برای حفظ محصولات زراعتی و مالداري به چه انواع ادویه جات ضد آفات نباتی و یا مالداري ضرورت دارد؟ آیا میتواند آن امکانات را برای بهبود امور زراعت و آبیاری بدستی پیش بینی و فراهم کند؟ بدون تردید، نه! پس ضرورت پلان گذاری و پیش بینی های انکشاف و رشد مسایل زراعت و آبیاری واحداث بند وانهار و یا اصلاح مالداري و تعمیم نسلهای اصلاح شده حیوانات و نباتات و انکشاف زراعت عصری و غیره امور مربوطه را خود وزارت زراعت، بهتر و خوبتر میتواند درک کند و وسایل رسیدن به اهداف خود را پیش بینی و پیشنهادکنند، نه وزارت مالیه، وزارت مالیه فقط وجوه مالی هر پروژه را ربع وار بدسترس وزارت مربوطه میرساند، نه اینکه هم کوزه هم کوزه گر و هم گل کوزه باشد.

بدون تردید آقای فروغ که تمام عمر کاری خود را در امور پلان سازی با وزارت خانه ها در هردو دوره قدرت مندی داودخان سپری کرده اند، با من در این نظر موافق خواهند بود، که داودخان میدانسته است که ملک خان پا از صلاحیت خود فراتر نهاده و مشکلات و ضروریات تحقق یک پلان را درک کرده نمیتواند، به همین خاطر، خواسته اصلاً موضوع پلان را مورد بحث قرار ندهد، اما ملکخان موضوع را تا سرحد یک مسئله شخصی جدی گرفته است.

ملکخان ادامه میدهد: «این دو برادر (داود و نعیم) همه آن توضیحات را نادیده و ناشنیده قرار داده، با صدای بلند تر گفتند: کدام پلان و برای کدام غرضی؟ همین وقت بود که من نرمش را از دست داده، به شدت میز مجلس را با دست کوبیده فریاد بر آوردم: فقر و بیروزگاری مردم، پسمانی و احتیاج کشور ما را بوضعی در آورده که اکنون موجب طعن و لعن هر از خود و بیگانه گردیده ایم. بخاطر آن چیزهای که با سعی و صرف سرمایه، در خودکشور به وفور تولید شده میتواند، دست تکدی ما به هر جا دراز است. بر ماست که اینهمه بدبختی ها و پسمانی ها را پایان دهیم و باز اگر اصلاً اینکار ها را انجام داده نمیتوانیم، پس چرا این پست های مهم را ترک ندهیم؟ من برای رفع این مسنولیتهای کابینه و حکومت از یکنیم سال پیش در پی طرح یک پلان انکشافی شدم. شما در آنوقت انجام اینکار را از نا ممکنات میدانستید و به من دستور دادید که، از اینکار صرف نظر کنم! اما من از یکسو بشما اطمینان دادم که، انشاءالله تعالی اینکار بسر میرسد و من نمیتوانم از اجرای آن صرف نظر کنم!»

تبصره:

خواننده عزیز! با شناختی که از خوی و خصلت و دسپلین داودخان بگوش هریک از ما رسیده است، آیا قابل باور است که وزیری بتواند باعصبیت بر میز مجلس کابینه داودخان بکوبد و صدراعظم و هیئت وزراء را مخاطب قرار داده بگوید که یا شما پلان های مرا بپذیرید و یا اینکه از وظایف خود استعفا بدهید؟! و آیا داودخان صدراعظم و برادرش نعیم خان معاون صدارت و وزیر خارجه اجازه چنین گستاخی ای را به یک وزیر کابینه میدادند؟ و اگر داده باشند، چگونه میتوان در مورد آنها الفاظ دیکتاتور و مستبد را بکار برد؟ من فکر میکنم که چنین اعتراضی و چنین سخنانی اگر از سوی یک وزیر حتی به حامدکرزی هم متوجه میشد، خیلی امکان داشت که کرزی او را از مجلس وزراء خارج کند و همان شب خبر برطرفی او را از رساتنه های دولتی پخش نماید تا دیگر وزیران حدود وظایف و صلاحیت خود را بدانند و مرتکب چنین حرکت گستاخانه نشوند. اما دیده میشود که نه داودخان به عنوان صدراعظم و نه برادرش نعیم خان به حیث معاون و وزیر امور خارجه، هیچ کدام مانع سخنرانی و دلایل ملک خان نشده اند! نمیدانم این تحمل و شکیبانی داودخان را (که دیگران او را شخصی دیکتاتور میخوانند!) در برابر این حرکت ملک خان چی باید نامید؟ احترام گزاردن به وزیر مالیه یا تحمل به حساب عدم درک نزاکت مجلس از سوی وزیر صاحب؟

من تا قبل از مطالعه خاطرات ملک خان، احترام زیادی نسبت به این شخص داشتم، اما با خواندن خاطراتش و دیدن سخنان تند و احساساتی که از زبان او به وزراء و دیگراراکین دولت گفته شده، و نیز برخورد سبک او با سردار نعیم خان، معاون صدارت که آمر ملکخان شمرده میشد، در یکی از مجالس خصوصی و همچنان جواب های تند و نا مناسب به شخص صدراعظم داودخان (کسی که او را از گوشه بدنام استخبارات بالا کشید و برکاخ عزت و قدرت وزارت مالیه قرار داد)، چه در پاسخ سوال داودخان در تنهائی و چی در مجلس رسمی وزراء، آن خوش بینی و احترام مرا زایل ساخت و این درک به من دست داد که "نام رستم به از رستم"، کاش من این خاطرات را نمی دیدم تا به ماهیت و کرکتر اصلی ملک خان آشنا نمی شدم، اما اکنون این منطق در ذهنم تقویت می یابد که مقام وزارت در آن زمان بالاتر از فهم کاری ملک خان بود و اگر او تدبیر و درایت وزارت کردن را میداشت، هرگز دست به چنین کارهایی نمی زد.

ملکخان در بخش چهارم مقاله ارمغان زندان مینویسد: «... پاداشی که آل نادری به من داد، آن بود که مرا از صحنه برداشت و با یک عده همکارانم، حتی افراد خانواده‌ام ترور شدیم و خانه من و برادرانم زیر مراقبت چندین دسته «پولیس، عسکر و پوسته‌های استخباراتی» قرار داده شد. پنج سال کامل خانه ما به یک محبس مبدل و فرزندانم از معارف ملی محروم گردیدند. خودم بیش از ۲۲ سال در دخمه‌های تاریک و اطاق‌های مقفل و مرطوب و همچنان فاقد هوای آزاد به طور مجرد حبس سیاسی بودم.» (بخش ۴ مقاله ارمغان زندان)

تبصره:

فکر میکنم که تذکر از طرح پلان های اقتصادی بخاطر نجات مردم از فقر و گرسنگی، به معنای مبارزه با دولت و رژیم برسراقتدار نیست و دولت هم او را بخاطر اینکه یک عنصر انقلابی و خطرناک برای رژیم بوده باشد، برطرف و زندانی نساخته بود. به برداشت من: عملکرد های ناشیانه و خود سرانه و تکبر و غرور بیجا و برخورد تند او با اراکین دولت از وزیر تا صدراعظم و وابستگان دربار، وی را از سریر اقتدار اعطا شده بزیر کشید و در کنج زندان انداخت تا درس عبرتی به دیگر دست پروردگان رژیم سلطنت باشد.

واما هدف ملک خان از همان آغاز کار، رسیدن به جاه و مقام بوده در دستگاه دولت شاهی بوده است، چنانکه در آغاز کارش کتابت در اداره استخبارات (ضبط احوالات) را که بدنام ترین و ترس آفرین اداره در تشکیلات کشور میباشد، پذیرفته است. و در اثر فعالیت های استخباراتی خود توانست توجه داودخان و زبردفاع را نسبت به خود جلب نماید و داودخان هم مدیریت لوازم حربی شوخی را در بدل خدمتش به او پاداش داد. از آن ببعد ملکخان دیگر دهلیز تقرب به داودخان و رسیدن به چوکی و مقام را پیدا کرد و دیری نگذشت که در وزارت دفاع و زیر نظر داودخان به کار پرصلاحیت تری ارتقا یافت و سپس در دوران جنگ صافی به حیث رئیس تفتیش عینیات وزارت دفاع مقرر شد و همینکه داودخان به کرسی صدارت قرار گرفت، ملکخان نیز به حیث وزیر مالیه در کابینه داودخان ارتقاء یافت. وزارت مالیه در تمام دوران سلاطین و امیران و شاهان افغانستان، حیثیت کیسه پراز پول ارباب قدرت را داشته است و به همین خاطر وزیر آن باید از میان افراد و اشخاص قابل اعتماد شاه یا صدراعظم گماشته میشد و چون براسرار سوء استفاده ارباب اقتدار اشراق داشت، در مجالس عمومی همواره نزدیک شاه می نشست و در باریان به او به چشم قدر و اعتنا مینگریستند. ملک خان هم از چنین قدر و منزلتی برخوردار شد، ولی خیلی زود خود را گم کرد و این تصور به او دست داد که اگر او در وزارت مالیه نباشد، سلطنت سقوط میکند، بنابراین خود را برتر و بیشتر و قدرتمندتر از دیگر وزراء و حتی برتر از کسی تصور میکرد که او را به این جاه و مقام رسانده بود. بنابراین ملکخان در مقام وزارت مالیه با هر کس روبرو میگردد، اگر وزیر می بود یا صدراعظم، و اگر برادر صدراعظم می بود و یا داماد شاه، با سخنان تند و خشن خود، آنها را از خود آزاده میساخت و پروای اصلاح سلوک خود را هم نداشت و فکر میکرد او کار درستی را انجام داده است، همین سلوک و برخورد او، وی را از اوج قدرت به حضيض ذلت در زندان انداخت و ۲۲ سال از عمر عزیزش را در کنج زندان به هدر داد.

ملک خان اگر سیاستمداری دراک و هوشیاری می بود و قدرت تحلیل اوضاع سیاسی زمان خود را میداشت، می باید هنگامی که چانس رهایی از زندان برایش میسر شده بود، مثل سایر زندانیان سیاسی متهم به کودتای ملک خان (از قبیل آصف آهنگ، میرعلی اصغر شعاع، میرعلی احمدشامل، مهدی ظفر، خواجه خلیل الله فرقه مشر، خواجه عبدالله احمد، حاجی عبدالخالق خان، نادرشاه، ملک عبدالغفار، هلال الدین بدری و غیره)، زندان را ترک میگفت و در بیرون از زندان اتهام کودتا علیه خود را از طریق مطبوعات تردید میکرد و بگوش مردم میرسانید، مگر اوبجای این کار، شرط گذاشت که تا زمانی که داودخان محاکمه نگردد، او از زندان بیرون نمی آید. ملک خان با این کار خود در واقع خود و خانواده خود را بازهم شکنجه داد، نه رژیم برسراقتدار را. و این امر نشان میدهد که او حتی بعد از کنار رفتن داودخان و بروی کار آمدن داکتر محمدیوسف، بازهم به این درک نرسیده بود که در افغانستان سرکلافه عدالت مفقود است و هیچکس نمیتواند اشخاص و افراد قدرتمند را محاکمه کند.

در اینجا میخواهم این پرگراف جامع داکتر سید عبدالله کاظم را نقل کنم که میگوید: «ستاره اقبال این شخصیت (ملک خان) همانطوریکه از یک مقام عادی دفعاً به حیث یک وزیر مقتدر و سومین شخصیت باصلاحیت کامل در دوره صدارت شهید محمد داود خان یکدم عروج کرد که نام و دبدبه اش سر زبانها افتاد، به همان سرعت راه افول را در پیش گرفت و مثل حسابی از قدرت نا پدید گردید و سالهای دراز در کنج زندان بسر برد. عمر این صلابت قدرت از شروع تا ختم فقط ۴ سال دوام کرد.» (عروج و افول ستاره عبدالملکخان عبدالرحیمزی)

نقش سردار ولی درنا بودی ملک خان:

از قلم رجال ارشد نظامی و ملکی همکار داودخان، نکاتی فرو چکیده که نشان میدهند سردار ولی داماده شاه، در فراهم کردن زمینه های بزرگشدن و زندانی نمودن ملک خان، نقش موثر داشته و با جعل کردن دوسیه کودتا برای ملک خان، شاه را وادار کرده بود تا فرمان برطرفی و حبس ملک خان را عنوانی حکومت صادر کند و حکومت فقط دستور شاه را اجرا کرد و اگر غیر زاین بود، چرا شاه هیچگاه اراده نکرد تا برای رهائی ملک خان شخصاً تصمیم بگیرد؟

داکتر حسن شرق، در کتاب خود در مورد علت دستگیری ملک خان مینویسد: «به ۱۶ سرطان ۱۳۳۶ عبدالملک خان وزیرمالیه، به جرم برانداختن نظام شاهی (کودتا) دستگیر و حبس میشوند و گفته ها این بود که دسیسه توسط سردار عبدالولی دامادشاه کشف شده است.» (تاسیس و تخریب اولین جمهوری در افغانستان، ص ۷۲، چاپ پشاور، تاریخ چاپ؟)

داکتر سید عبدالله کاظم در مقاله تحقیقی خود درباره عروج وافول ملک خان، به این نتیجه میرسد که: « داود خان تا حد توان در طول سالها از ملک خان در مقابل مخالفانش دفاع کرده و حتی موقعیکه بین محمد عارف خان وزیر دفاع و ملک خان وزیر مالیه یعنی دو دوست و همکار نزدیکش اختلاف نظر پیدا شد، محمد داود خان از ملک خان حمایت کرد و استعفی عارف خان را قبول نمود. ولی سرانجام فشار ها چه از طریق تفتین و توطئه و چه استوار بر بعضی حقایق، داود خان را در موقفی قرار داد که مجبور شد ملک خان را از مقام براندازد و سپس زندانی کند. شاید کمتر کسی تاحال فکر کرده باشد که نقش اعلیحضرت محمد ظاهر شاه و اطرافیان شان در آوردن فشار بر داود خان اثر جدی داشته است تا ملک خان را به نحوی از اریکه قدرت پائین کند و گوشه نشین سازد تا دیگر کسی به سراغش نرود.» (دیده شودلینک ذیل:

(http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/kazem_sa_malek_abdurrahimzai.pdf)

داکتر کاظم هم در مقاله خویش زیر عنوان "نقش سردار عبدالولی در راه اندازی شایعه کودتای ملک خان" از قول سید مسعود پوهنیار روایت میکند که او نوشته است: «در ۱۹۸۷ م و قتیکه اینجانب [پوهنیار] به لندن رفته سردار محمد عزیز نعیم (پسر سردار نعیم خان) را دیدم، در بین صحبت سخن از ملک خان بمیان آمد. از او پرسیدم که راجع به آن چه اطلاع دارد که حقیقت مسئله حبس او چه بود. موصوف گفت: یک روز او هم از کاکای خود سردار محمد داود پرسید که زندانی شدن ملک خان چه علت داشت؟ کاکایش بجواب گفته که او نیز چیزی در آن باره نمیداند، اما همینکه ملک خان از مسافرت امریکا (۱۹۵۶) برگشت، یک روز خسرت (شاه سابق) برایم گفت که او را محبوس کنید.» (مأخذ شماره ۲، ص ۲۲)

داکتر کاظم برای دریافت حقایق و پیدا کردن نقش پای سردار ولی در دستگیری عبدالملک خان، از قول «الف. هارون مؤلف کتاب "داود خان در چنگال ک.ج.ب." چنین می نویسد: «عبدالملک... به منظور جلب کمک های خارجی، اولین مسافرت را به ایالات متحده انجام داد. با عودت از این سفر، جگرن سیدکریم به سردار عبدالولی راپور داد که جنرال خواجه خلیل قوماندان فرقه مربوطه وی قصد دارد برهبری وزیر عبدالملک دست به یک کودتا بزند. خلیل قوماندان فرقه هشت مشهور به "قلعه جنگی" بود. سیدکریم و سردار ولی هر دو در همین فرقه ایفای وظیفه میکردند و فرقه هشت در آنزمان در داخل شهر کابل در نزدیکی ارگ در منطقه قرار داشت که اینک بنام وزیراکبر خان مینه یاد میشود... گفته میشود راپور کودتا بلافاصله به صدراعظم [داود خان] که وزیر دفاع نیز بود، سپرده شد. « : هارون می افزاید که حرکات و سکنات زندگی یومیة افراد مظنون تحت نظارت ریاست ضبط احوالات قرار داده شد. به سیدکریم وظیفه داده شد تا دیگران را مورد تعقیب قرار دهد. تمامی حرکات و رفت و آمد و دید و دید وزیر و خلیل تحت تعقیب قرار داشت. در حالیکه اصلاً این ملاقاتها بی ضرر و بی آرایش بود. در آنزمان پادشاه، اعضای خانواده اش و مامورین عالیرتبه ملکی و لشکری نماز عید را باهم در مسجد جامع عید گاه برگزار میکردند. براساس راپور، عملیات کودتا پس از ادای نماز آغاز میگردد. پادشاه با اعضای خانواده اش و سایر مامورین عالیرتبه مورد حمله قرار گرفته شده، رژیم جدید اعلام میگردد. این گزارشها برای اثبات اتهام کافی شمرده شدند. روز به اصطلاح کودتا نیز نزدیک شد. لذا احتیاطاً کودتا باید قبل از اجراء و اقدام خنثی گردانیده می شد.»

«آنچه در اکثر کودتاها معمول است، [در این کودتا] وزیر عبدالملک خان رهبر و سمبول کودتا و خواجه خلیل بدلیل آنکه قوماندان یک قطعه مقتدر و تقویه شده بود، به حیث رهبر عملیات در نظر گرفته شده بودند. مهدی ظفر متعلم صنف یازدهم لیسسه حبیبیه که در آنزمان در رادیو افغانستان نطق دری بود، موظف به اعلام کودتا قلمداد گردیده بود. عملیات خنثی سازی کودتا با عجله آغاز گردید. دو هفته قبل از عید اضحی، متهمین به شرکت در کودتا، یکی بعد دیگری دستگیر گردیدند. آنان در شعبه محبوسین سیاسی در توقیف خانه ولایت کابل تحت نظارت شدید و خاصی محبوس شدند.» (داود خان در چنگال ک.ج.ب. صفحات ۲۶-۲۸)

الف، هارون می نگارد: «عبدالملک خان در پایان دوره اول حاکمیت داودخان یعنی در عصر دموکراسی سلطنتی خواستار اجرای عدالت گردید و تقاضا کرد در ستره محکمه، محاکمه شود. کسی به خواسته اش توجهی نکرد. در دوره ده ساله دیموکراسی بازهم در حبس نگه داشته شد. ولسی جرگه نیز به موضوع توجهی نکرد. داود در دوره دوم حاکمیتش نیز وی را رها نکرد. عبدالملک تا اواخر اتهام را رد کرده خود را بیگناه میخواند. لذا به اصطلاح "توبه نامه" را امضا نکرد. از نظر وی نوشتن توبه نامه خود سند ارتکاب جرم بشمار میرفت...» (همان منبع، ص ۲۳۱)

داکتر حسن شرق، ده سال مدیر قلم مخصوص داودخان در عهد صدارت و بعد همراز نزدیک در طرح کودتای ۲۶ سرطان، در کتاب خود، ادعای ملک خان مبنی بر درخواست محاکمه خود و داودخان را از سوی ستره محکمه، یک دروغ و شایعه درباری دانسته و مینویسد: «بعد از استعفی محمد داوود بندی های سیاسی که تعدادشان کمتر از سی نفر بودند، مورد عفو شاه قرار گرفتند و چون نمی خواستند عبدالملک وزیر مالیه از مزایای دموکراسی و الطاف شاهانه بهره مند شوند، با سر برآه انداختن مخالفت ها با محمد داوود آوازه به دروازه ها انداختند که عبدالملک عبدالرحیم زی، وزیر مالیه مدعی شده اند تا زمانیکه محمد داوود به جرم حبس او محاکمه نشوند از بندی خانه خارج نمی شوند و خوش باور ها، باور کردند تا سر و صداها رفته رفته به تشویق عبدالملک انجامید و شکایت او از محمد داوود از شورای ملی سر کشید. و وکلای گماشته شده در شورای ملی و عناصر چپ و راست در خارج شورا و بعضی از جراید شخصی سخنان اغوا کننده ای را میان مردم پخش می کردند. و آنچه واقعیت نداشتند برای بد نامی محمد داوود و پیروانش شاخ و برگ می تراشیدند. تا این که بعد از چند سال غل و مغال و اتهام و دروغ بافی و کلا به این نتیجه رسیدند که در پهلوی ادعای عبدالملک وزیر مالیه اسناد و دلایل حکومت در باره توقیف اش نیز خوانده شود. با جستجوی حقایق در دوسیه عبدالملک فرماتی را عنوان صدارت یافتند که موی به سر و کلا شاخ و تنگ کمر شان سست گردید، زیرا به فرمان شاه به صدارت هدایت داده شده بود که: «عبدالملک از وزارت مالیه برطرف و توقیف شود...» فردای چنین روزی در شورای ملی، نه نامی از محاکمه داوود و نه ترحمی به عرض داد ملک خان در میان بود، برعکس دروازه های بندیکانه را محکمتر از پیشتر برویش بستند و از تشویشی که از آزادی عبدالملک خان احساس میکردند، آسوده خاطر میشوند.» (حسن شرق، تاسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان، ص ۸۳، در چاپ های دیگر مطابق ص ۹۶)

این توضیحات داکتر شرق نشان میدهد که فرمان و اراده شاه در حبس و زندانی ساختن ملک خان محور و اساس تصمیم داودخان بوده است ورنه شاه همانگونه که استاد خلیلی را که در قضیه شورش مردم صافی متهم و محکوم به اعدام شده بود، عفو نمود و سپس بحیث رئیس دارالانشای دفتر خود مقرر کرد، اقلاً در آغاز دهه دموکراسی میتوانست ملک خان را در جمله زندانیان سیاسی عفو نماید، و به ملک خان بگوید که دعوی حقوقی خود را با هرکه خواسته باشد از بیرون زندان ادامه بدهد، مگر اینکار را نکرد.

جای تعجب است که ملک خان حتی در کودتای ثور ۱۳۵۷ بازهم در جمله عفو عمومی زندانیان، از زندان رها نگردید و تا یک سال بعد از بقدرت رسیدن ببرک کارمل در زندان باقی ماند و وقتی که بر اثر تلاش های نهاد عفو بین المللی از زندان رها گردید، چندی بعد دوباره زندانی شد.

"خان اقا سعید" یکی از صاحب منصبان سهیم در کودتای داودخان، فعلاً مقیم امریکا در تانید این نظر داکتر کاظم، در درجه نظر سنجی نوشته میکند که شبی داکتر حسن شرق و چند تن از دوستان و آشنایانش مهمان او بودند و در میان شان یک نفر وزیر از علاقمندان ملک خان، نیز حاضر بود، داکتر شرق به ارتباط ملک خان حکایت نمود:

« بنده بعد از استعفی شهید محمد داوود از صدارت و وظیفه خود را رها، ولی در منزل شان یک دفتر بنام قلم مخصوص داشتم و روزانه در آن دفتر مصروف می بودم و مصروفیتم تنظیم ملاقات های عده ای از سیاست مداران

ژورنالستان اشخاصیکه آرزوی ملاقات با ایشان را داشتن از قبیل دیپلومات ها و غیره و مطالعه اخبار و بعضاً نقاط مهم آن را به سمع شان [می] رسانیدم و شهید محمد داوود در حرم سرای خود یک اطاق سکرتریت نیز داشت که بعضاً اوراق مهم را نگاهداری می فرمودند . روزی ایشان به دفتر بنده تشریف آورده و فرمودند دوکتور جان ، اگر زحمت نباشد این فرمان را فوتو کاپی فرموده و در یک پاکت انداخته به منزل محمد رحیم خان دستیار اعلیحضرت رفته و پاکت را سر باز برای شان بسپارید تا بحضور اعلیحضرت بسپارند ؟ بنده مطابق هدایت شان چنان نموده و مرحوم محمد رحیم خان با عجله بنده را پذیرفته فرمودند دوکتور صاحب چطور تشریف آوردید امر کنید ؟ برای شان پاکت را دادم تا بحضور شاه تقدیم نمایند ، آن مرحوم گفتند چرا سر پاکت خلاص است ؟ گفتم سردار صاحب فرمودند چون محمد رحیم خان همه نامه ها را مطالعه می نمایند پاکت را سر باز برای شان بسپارید .

شاید سوال شود چه فرمائی بود ؟

در آن فرمان نوشته شده بود .

بصدارت عظمی

عبدالملک عبد الرحیم زی ، وزیر مالیه را تحت حبس قرار داده و بذریعه هیئت که تعیین می شود تحقیقات

لازم از موصوف شود ! (المتوکل الله محمد ظاهر شاه)

همه حیران شدیم و وزیر صاحب از همه ما حیران تر ماند که تا هنوز اصل قضیه را ندانسته بودند که از چه قرار بود ، دیده می شود که خلاف مفکوره عده ای در قضیه حبس موصوف شهید محمد داوود نقش اساسی نداشته اند صرف اجراء کننده فرمان مقام سلطنت بودند وبس .»(نظریات در باره مقالات ۲۰۱۵ /نظرخان آقا سعید ۳۱ اگست ۲۰۱۵)

از روایات فوق و منابع دیگری که آقای داکتر کاظم در مقاله خویش بدانها استناد جسته و دکتور حسن شرق نیز بدان اشاره کرده است، برمی آید که در کنار عوامل خارجی، تثبیت در کارهای خارج از صلاحیت خود و برخورد خشن و غیر عاملانه ملک خان با اراکین دولتی بشمول داودخان صدراعظم و برادرش نعیم خان و سردار ولی دامادشاه، عامل عمده تر برای سقوط خودش بشمار میرود. البته کسی که نقش محوری و موثر در «سقوط دادن» ملک خان داشته، سردار ولی بود که با تکمیل کردن دوسیه کودتای ملکخان، شاه را مجبور به صدور یک فرمان قاطع کرده است که داودخان هم بنابر موقف خشن وزیر، نتوانسته از وی دفاع نماید. مخالفت جنرال سردار ولی با ملک خان، حتی پس از استغای داودخان از صدارت، در دهه دموکراسی ظاهرشاه باز هم مانع آزادی ملک خان گردید.

آقای خان اقا سعید، بدرستی میگوید که زندان جای کسی نیست که حکم رهانیش صادر شده باشد، ولی خود بگوید من از اینجا خارج نمیشوم، آنهم نه یک روز و نه دو روز، بلکه ۱۸ سال دیگر در آن جا بماند ونان و اتاق از سوی دولت برایش حواله شود! نخیر چنین چیزی امکان ندارد، مگر اینکه حکمی مبنی بر آزادی شخص از سوی مقامات ذیصلاح موجود نباشد. پس معلوم میشود که دست سردار ولی در زندانی نگهداشتن عبدالملک خان نقش بازی میکرده است. ورنه چرا هیچیک از صدراعظمان بعد از داودخان که برخی از آنها از دوستان نزدیک ملک خان بودند، جرئت نکردند وی را از زندان آزاد کنند، تا کودتای سرطان ۱۳۵۲ موفق شد و داودخان دستور آزادی ملک خان را صادر نمود، مگر ملک خان گوشه زندان را برخانه خود ترجیح داد و باز هم در زندان باقی ماند.

آقای قاسم باز در بخش نظر سنجی پورتال افغان جرمن مینویسد: «تا جایکه من از بعضی خصوصیات نیک و عالی شهید(سردار محمد داودخان) خبر دارم اینست، که: شهید داودخان شخص منافق نبود، چیزیکه در دل داشت آنرا بدون ترس ابراز میکرد، به وطن صادق بود، در دوستی و دشمنی جوهر نداشت، عیاش نبود، رشوت خور نبود، شوق شکار، ساز و سرود نداشت، تا وقتی که دوستان شان برایش خیانت نمیکرد هیچ وقت مورد قهر و غضب وی واقع نمیشدند، در تقوا و پرهیزگاری ثانی نداشت.» و در جواب حنیف رهیاب میگوید: «... شهادت در راه وطن یکی از

آرزوهای سردار داودخان بود، وی شخص بزدل نبود، مردانه وار زیست و مردانه وار جان داد،

فدای همت مردی که تن به ننگ نداد

بروز جنگ گیریبیان خود به چنگ نداد

جهان شرافت آن مرد را کند تصدیق

که جان بداد به دشمن سلاح جنگ نداد"

پایان